

اگر بنخواهد حرکت باین طرف نماید مانع آیتند ، که تواند بی اذن و اجازه پادشاه و ولیعهد پادشاه حرکت و معاودت نماید که از این راه دست مفسدین کوتاه و سر راه خیالات ارباب فتنه و فساد گردد . بغیر از این چیزی که باعث اطمینان خاطر مبارک ملوکانه باشد بنظر اولیای این دولت نمیرسد ، مگر همانکه در مراسله ۱۳ شهر مزبور بآن جناب نوشته شد . البته آن جناب هم بملاحظه الغاف بدقت که ملاحظه نمایند خواهند دید که حق با اولیای این دولت است . چون لازم بود اظهار شد حرفی ۱۷ ذیقعدہ ۱۲۶۸ .

ولی در اثر تلقین مخالفین ، شاه و صدراعظم هر دو از اعزام عباس میرزا ملک آرا به عتبات مانع شده و همچنان مسئله قتل او مورد نظر بود . وزیر مختار انگلیس که از داخله دربار کاملاً با اطلاع شد ، این بار با کمک وزیر مختار روس برای نجات عباس میرزا اقدام کرد .

میرزا آقاخان نوری ، چون صدراعظم زیرک و باهوشی بود و در عین حال با وزیر مختار انگلیس نیز در خفا مراد داشت ، به او قول داد که از شاه اجازه حرکت عباس میرزا را به عتبات بگیرد . در نامه‌ای که بتاريخ ۱۹ ذیقعدہ به وزرای مختار دو دولت نوشت ، اطلاع داد که با اعزام به عتبات موافق است ، منتهی در ذیل نامه چنین نوشت : « ... در ثانی اظهار میشود که اگر اولیای دولت ایران اطمینان کامل از آن جناب بهرسانند و آن جناب تعهد نمایند که نواب مشارالیه در صورت حدوث هیچ حادثه و سانحه‌ای بدون اذن و اجازه اعلیحضرت یا ولیعهد پادشاه معاودت یا یران نمیتوانند نمایند و از کر بلا و نجف اشرف و کاظمین بهیچ بلدی و مکانی و شهری تمیروند ، آنوقت از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن داده خواهد شد که نواب عباس میرزا با اطمینان از سلامت جان و احترام تمام بعتبات عالیات بروند ... »^۱ .

وزرای مختار روس و انگلیس هر یک نامه‌ای علیحده به صدراعظم نوشتند و اطمینان دادند که بی اذن شاه از عتبات خارج نشود . وزیر مختار انگلیس نوشت :

« جناب جازلتماً با مراسله مورخه هفدهم شهر ذیقعدہ آن جناب رسید از مراتب

مندرجه آن که سرکار اعلیحضرت شهرباری و اولیای این دولت راضی شدند که در عوض حبس اجازه زیارت و توقف کربلا بنواب عباس میرزا بدهند باعث خوشوقتی خاطر دوستدار گردید. اینکه ضمناً اشعار رفته بود که اگر از برای دوستدار ممکن باشد که از يك راهی اولیای این دولت را اطمینان دهد که نواب معزی الیه در ایام فترات و حوادث می‌آید و اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه حرکت نکند و معاودت باین طرف ننماید، هر چند از تجربه باید معلوم اولیای این دولت شده باشد که کار گذاران دولت انگلیس مقیم بغداد محض اتحاد دولتین و انتظام امور این مملکت مراتب حزم و دوراندیشی را از دست نداده و غفلت نکرده اند که از جمله یکی در باب آصف الدوله مرحوم بود که با وجود مهربانیهای او باهالی انگلیس و نبودن شرط و عهدی در میان و عدم ثبوت تقصیری از خود، در ایام فترات محمد شاه مبرور خواست که اراده این صفحات نماید باشاره جنرال فونسول دولت انگلیس پاشای بغداد در مقام ممانعت بر آمد. آشکار است که در این موارد هر کس که از جانب دولت انگلیس در آنجا مقیم باشد بملاحظه انتظام و آسایش این مملکت شرایط دوستی را از دست نخواهند داد و شاهزاده مزبور هم البته هیچوقت چنین خیالی نخواهد کرد که بی اجازه پادشاه یا ولیعهد پادشاه همچو اراده و حرکتی کند و اگر فرضاً چنین خیالی بکند جنرال فونسول دولت انگلیس مقیم بغداد مثل سابق وفوت محمد شاه مبرور او را هم ممانعت خواهد کرد و لازمه اهتمام را بعمل خواهد آورد و ممانعت میکند که غیر از عتبات عالیات و نجف اشرف و کاظمین و بیلاق سلیمانیه پیچ بلندی و شهری دیگر نرود، اگر چه در نظر دوستدار با وجود بخت جوان و اول شباب سرکار اعلیحضرت شهرباری که بخواست خداوندی سالهای زیاد و روزگار بیشمار بر تخت سلطنت و تاجداری متمکن و برقرار خواهند بود، هیچ احتیاجی و ضروری این حکایت نخواهد شد، چون لازم بود اظهار داشت تحریراً ۱۹ شهر ذی قعدة ۱۲۶۸.

ولی سرانجام میرزا آقا خان نوری نامه‌ای در جواب وزیر مختار انگلیس نوشته

و اجازه داد که عباس میرزا بعتبات حرکت کند وی درین نامه چنین نوشت :

« جناب جلالتمآبا . کاغذ مورخ ۱۹ شهر ذی قعدة الحرام آن جناب قلمی و ارسال داشته بودند رسید. در باب توابع عباس میرزا که آن جناب در عوض حبس مصلحت بر قرض و اجازة دادن بزیارت و توقف عتبات و نجف اشرف و کاظمین دیده بودند در این ضمن قرار و اطمینان داده بودند که بلیوز دولت انگلیس مقیم بغداد او را هیچوقت نخواهد گذاشت و ممانعت خواهد کرد که بی اذن پادشاه و ولیعهد پادشاه معاودت بخاک ایران نماید . کیفیت بعرض حضور همایون پادشاهی رسید و از این نوع اظهار و قرار آن جناب اطمینان و خاطر جمعی برای دولت ایران حاصل شد و خواهش آن جناب را باین شرط و عهد پذیرفتند و مقبول داشتند و یکی از عمده شروط این است که از کربلا و نجف و کاظمین بهیچ دولتی و مملکتی و شهری هم نرود و از قرار تعهد آن جناب اعلیحضرت شاهنشاهی اذن دادند که نواب مشارالیه با اطمینان از سلامت جان و احترام بعتبات عالیات برود . بجهت حصول استحضار و اطلاع آن جناب قلمی شد . حرر فی ۲۰ شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۶۸ . »

با وجودی که این نامه صریح و روشن صدراعظم سفارت انگلیس صادر شده بود، با اینحال شایع شد که قرار است بنمستور مهدعلیا عباس میرزا را درین راه تهران تا سرحد عراق بقتل رسانند. کننل شیل حضوراً بامیرزا آقاخان در این باره مذاکره کرد و از او خواست که همراه او چند محافظ قابل اعتماد و اطمینان و حتی مادرش باشد. ولی صدراعظم این خواهش او را نپذیرفت . بطوریکه مورخین نوشته اند بناصرالدین شاه چنین وانمود کرده بودند که عباس میرزا از همه مدعیان سلطنت برای او خطرناکتر است و انگلیسها همه جا حامی و پشتیبان او هستند، بنابراین کشتن او لازم و ضروری است. حقیقتاً هم حمایت انگلیسها از عباس میرزا بخاطر انسایت و حفظ جان پسر بچه شازده ساله‌ای مثل او نبود ، بلکه آنها میخواستند با در دست داشتن او در مواقع ضروری از وجود وی برای تهدید ناصرالدین شاه استفاده کنند . بنابراین حفظ جان عباس میرزا و رسانیدن او به بین النهرین بهر شکل و هر صورت مورد نظر کامل آنان قرار داشت و لذا کننل شیل نامه‌ای بمیرزا آقاخان نوشته و با او اطلاع داد که یکی از افراد طرف اعتمادش او را تا مرز همراهی خواهد کرد ،

قسمی از این نامه چنین است :

« جناب جلالتمآبا - دوستدار متحیر است که در باب روانه کردن آدم خود همراه نواب عباس میرزا تا کر بلا ایستادگی آن جناب در نرفتن چه معنی دارد ؟ از یک طرف از دوستدار اطمینان می‌خواهند که نواب معظم‌الیه را از خیال حرکت باین سمت ممانعت نماید و از طرفی می‌خواهند که بهیچوجه در امور او مداخله نکند ، این دو فقره کمال منافات دارند . بدیهی است که باید بنواب معظم‌الیه دستگیر و معلوم شود که از ابتدای حرکت ایشان باین سفر مرتبط بدوستدار هستند تا از این بعد هیچوقت خیالی که منافی نوشته دوستدار و باعث تشویش خاطر اولیای این دولت باشد نتواند کرد لهذا دوستدار از آن جناب متوقع است که تعلیقه بمقرب الخاقان کشیکچی باشی مرقوم دارند که آدمی از جناب دوستدار همراه نواب معظم‌الیه روانه عیشود با اطلاع آن جناب است . چون لازم بود زحمت داد . ۱۰ »

میرزا آقا خان در جواب شیل چنین مینویسد :

« جناب جلالتمآبا . در باب آدم همراه کردن آن جناب با نواب عباس میرزا و کاغذ نوشتن دوستدار بمقرب الخاقان کشیکچی باشی که سبب همراهی آن آدم معمول شود رقعۀ آن جناب رسید و لازم شد که زحمت آن جناب داده اظهار دارد که از بدو امر تا حال مقصود آن جناب تعهد از جناب دوستدار بجهت سلامت جان نواب عباس میرزا از اینجا تا عتبات بود و منظور دوستدار هم تعهد از آن جناب که نواب معزی‌الیه نتواند از آنجا بیرون برود و خود سر معاودت بخاک ایران و جای دیگر نماید ، نه اینکه نواب معزی‌الیه داخل تحت حمایت آن دولت برآیند . علاوه بر این در صورت مزبور جناب وزیر مختار روس هم خواهش فرستادن آدم یا اتفاق ایشان خواهند کرد ؛ دوستدار چگونه با برادر اعلیحضرت پادشاهی و مادر ایشان که بجای مادر پادشاه است آدم باین تفصیلات همراه کند و کاغذ بدهد ؟ بلی کاغذ باینطور میتواند نوشت که معلوم شود دوستدار تعهد سلامت آن نواب معزی‌الیه را تا ورود عتبات بخواهش و تعهد آن جناب کرده است که از

آنجا حرکت نخواهد کرد ارتباط این سفر با آنجناب باین معنی است نه ارتباط داخل شدن در زیر حمایت و آنکهی غلام و نوکری که باید از اینجا بجهت همراهی ایشان تعیین شود هنوز نشده است و مقرب الخاقان کشیکچی باشی هنوز در آنجا منتظر حکم است ، چگونه میشود که قبل از تعیین آدم از دولت آنجناب آدم از خود روانه دارند ؟ بجهت استحضار آن جناب اظهار شد زیاده زحمت نمیدهد . در ثانی زحمت میدهد که امروز بجهت امری که عالیجاه میرزا حسینقلی استحضار دارد نتوانستم شرفیاب حضور مبارک پادشاهی بشوم ، فردا انشاء الله بعد از عرض مراتب بحضور همایون جواب صریح بآن جناب خواهد نوشت ، اگر مقصود سلامتی او بود البته غلامی که از دیوان همراه میرود قبض سلامتی نواب معزی الیه را که منتهای مقصود آن جناب بود از عالیجاه قونسول مقیم بغداد بجهت آن جناب خواهد آورد .^۱

با اینکه میرزا آقا خان نوری قول صریح داده بود که نواب عباس میرزا را سلامت به بغداد برساند ، با اینحال وزیر مختار انگلیس که از نقشه قتل او اطلاع داشت باز بر کی خاص در جواب صدراعظم چنین نوشت :

« جناب جلالتمآبا . پیغام آن جناب را در باب روانه کردن آدمی از دستدار و آن جناب نا قم و مراجعت از آنجا و آوردن جواب میرزا حسنعلیحان آورد و تفصیل را حالی کرد ، چون چنین فهماند که مقصود آن جناب محض صداقت و بیغرضانه است ، لهذا دستدار هم یقین کرده تا با اتفاق بروند و جواب بیاورند . این مختصر بجهت استحضار نگارش یافت .^۲ »

در روزیکه همه چیز آماده شده بود و عباس میرزا ملک آرا تحت حمایت « غلام سفارت » میخواست بطرف کرمانشاه حرکت کند ، ناگهان موضوع مدد معاش و مقرری که شاه برای او و مادرش تعیین کرده بود پیش آمد .

در نتیجه باردیگر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس وارد معرکه شده و نامه ذیل

۱- ضبط راکد وزارت خارجه کتاب ۵۲۶۲ کتاخانه وزارت خارجه

۲- ایضاً همین پرونده

را به میرزا آقا خان نوشت :

« محض عالم دوستی و آگاهی بآن جناب اظهار میدارم که این مبلغ مدد معاشی که از برای نواب عباس میرزا و والدینش برقرار کرده‌اند از روی انصاف که ملاحظه شود سزاوار نیست که بقدر مزاجب يك نفر سرتیپ و میرینج برادر مختص اعلیحضرت شهریار می داده شود . آن جناب در این مرحله نه تنها عدم میل و بی‌التفاتی را باید ملاحظه فرمایند ، بلکه جمیع اطراف و جوانب را خوبست بنظر دقت ملاحظه نمایند سهل است ، دوستدار می‌ترسد که از برای شخص اعلیحضرت شهریار باعث نقص و کسر باشد که نسبت برادر خود این نوع کم‌محبی و عدم رأفت و عدالت مسلوك شود . خلاصه این مختصراً محض از برای اطلاع و خیر خواهی است و در نظر دوستدار از سالی چهار هزار تومان کمتر در ولایت اجنبی از برای يك نامی این دولت درست نمی‌آید ، چون لازم بود در دوستی اظهار داشت ، ^۱ .

صدراعظم موفق شد حقوق مالی چهار هزار تومان برای وی برقرار کند و آنگاه عباس میرزا بطرف کرمانشاه حرکت نمود . اما بمحض ورود بکرمانشاه بار دیگر از طرف ناصرالدینشاه دستور زندانی کردن او صادر شد .

خود عباس میرزا در خاطراتش می‌نویسد : « ... با هزاران خوف و هراس رو براه گذاشتم . بکرمانشاه که رسیدم اطراف سراپرده خود را دیدم نظام محاصره کرده ، از واقعه پرسیدم جوابی نشنیدم بعد از تحقیق معلوم شد که حکمی از طهران بعمادالدوله امام‌قلی میرزا رسیده که عباس میرزا را در کرمانشاه محبوس نظر نگاه بدارد ... ^۲ ، اما باردیگر کلنل شیل وزیر مختار انگلیس بکمک اوشتافت سه روز بعد توانست دستوری را که ناقض حکم اولیه بود ، بوسیله چاپار سفارت که « علی بابا يك » خوانده میشد بوالی کرمانشاه برساند .

عباس میرزا با عجله و شتاب فراوان بطرف قصر شیرین می‌رود . اما بمحض ورود

۱- پرونده راکد وزارت خارجه ایران

۲- شرح حال عباس میرزا ملك آرا

به نقطه سرحدی بین النهرین ناگهان دستور « نامق پاشا » والی بغداد باومیرسد و ویرا از ورود بیغداد منع می کند و نامق پاشا باومیکگوید « مگر بغداد حبس خانه ایران شده که مقصرین را اینجا می فرستند ؟ » شیل بیاری او برخاسته با کمک « رفیق افندی » سفیر دولت عثمانی در طهران ضمانت نامه اقامت اجباری او را در بین النهرین و موافقت دولت ایران را با این امر برزوار میرساند و عباس میرزا وارد بین النهرین میشود .

پس از هشت ماه که عباس میرزا در بین النهرین توقف میکند ، خدیجه چهریقی مادر او در صدد زیارت خانه خدا برمیآید . میرزا ابراهیم خان شاه بندر و نماینده ایران در بغداد به « رشید پاشا کوزلک لی » که والی بغداد بود اطلاع میدهد که از حرکت آنها جلوگیری نماید . میرزا ابراهیم خان میگگوید : دولت ایران خدیجه خانم و عباس میرزا را بدست من سپرده و آنها حق خروج از بین النهرین را ندارند .

رشید پاشا هم محترمانه از حرکت آنها جلوگیری کرده بنام اینکه هوای عربستان گرم و خفقان آواراست نمیگذارد از بغداد خارج شوند . ولی « الین » کنسول انگلیس در بغداد که آنها را تحریک به خروج از بین النهرین و مسافرت به لندن کرده بود ، « خاجیک » منشی کنسولگری را نزد والی فرستاده و با او اطلاع میدهد که « چون خدیجه خانم قصد سفر بلندن را دارد شما نمیبایستی از حرکتش جلوگیری کنید . » والی بغداد اجازه سفر بلندن را بخدیجه خانم میدهد ، ولی عباس میرزا را در گرونگه میدارد .

خدیجه خانم در نظر داشت در لندن علیه ناصرالدین شاه بدولت انگلیس شکایت کرده و افکار عمومی مردم انگلیس را از جور و ظلم حکومت آن زمان آگاه کند و ازینرو ابتدا بعنوان زیارت به مکه رفت و پس از اداء فرائض دینی ، عازم اسکندریه شد تا از آنجا به انگلستان حرکت کند .

ولی در همین وقت میرزا آقا خان نوری با خواهش و تمنای فراوان از « تامسن » کاردار جدید سفیر انگلیس در ایران که بجای کننل شیل آمده بود ، دستور عدم خروج خدیجه خانم از مصر را گرفت . در نتیجه از حرکت خدیجه خانم جلوگیری شد و مادر

عباس میرزا ناچار از اسکندریه به شام رفته یکسال در آنجا اقامت کرد و در این بین روابط او و فرزندش تیره شد، تا جائیکه عباس میرزا را در سن شانزده سالگی با یکدست لباس با فرزندش نیز بیرون کرد، ولی در این اثنا کنسول انگلیس باردیگر بفریاد او رسید و مخارج زندگی وی را فراهم ساخت.

در این هنگام رابطه ایران و انگلیس تیره شده و حادثه زن میرزا هاشم خان که منجر به قطع رابطه بین دو کشور شده بود، بوجود آمده، ناصرالدین شاه که تا آن زمان از عباس میرزا وحشت داشت، با فرستادن وجوه فراوان به بغداد، میرزا ابراهیم خان بندر ایران را مأمور کرد تا عباس میرزای گرسنه و سرگردان و از خانه مادر رانده شده را «بمراحم ملوکانه» امیدوار سازد.

میرزا ابراهیم خان، یکی از اعمال مخفی خود را که «حاج محمد علی شیرازی» نامیده میشد و عباس میرزا او را «در شیطنت همدست ابلیس» میدانست، مأمور کرد تا ویرا از حمایت دولت انگلیس بیرون بیاورد.

حاج محمد علی شیرازی به عباس میرزا گفت که اگر از حمایت انگلیس بیرون آید نه تنها حقوق و مقرری دو سال عقب افتاده را بدو خواهد پرداخت، بلکه انعام و خلعت نیز بوی خواهد داد. و آنقدر بگوش شاهزاده این افسونها را خواند تا بقول خود شاهزاده، او «... مرا مسخر کرد زیرا که گرسنگی بلای جان و برهم زن خانمان است...».

عباس میرزا ملك آرا سپس مینویسد «میرزا آقا خان... اقبال مرا که دید در محبت قصور نکرد. مواجب دو ساله را رسانید پانصد تومان هم بر مقرری که سه هزار تومان بود افزود. چهار هزار تومان هم خرج عروسی کرد و من نمیدانستم که این مهرهای نبوده از کجاست ناگاه شاهد معنی پرده برداشت و دولت بهیه انگلیس با دولت ایران بنای محاربه گذاشت.

روزی کنسول انگلیس در بغداد با اطلاع داد که دولت انگلستان با دولت ایران

وارد جنگ شده و عنقریب بوشهر و محمره اشغال خواهد شد و او بناید آماده باشد تا با نیروی اعزامی بوشهر برود و سلطنت جنوب ایران را که بوی تنویض می شود قبول کند!

اما عباس میرزا این پیشنهاد دولت انگلیس را رد کرد و دوران اختلاف او با انگلیسها از آن روز شروع شد. خود او مینویسد: «... پاس نمک شاهنشاه و التفاتهای جدید.. مانع آمد که حرکت نمایم و امیدوار بودم با این سبب التفاتهای بسیار خواهیم دید تا آنکه محاربه بمعالجه کشید.» همینکه فرار داد صلح پاریس منعقد شد و حمام السلطنه هرات را تخلیه کرد و نیروی انگلیس هم از محمره و بوشهر رفتند، ناگهان باردیگر دستخطهای التفات آمیز شاه و مقرری های ایران و انگلیس هر دو قطع شدند.

عباس میرزا با نوشتن نامه های مکرر به شاه و صدراعظم تقاضای مراجعت از عراق را کرد و سرانجام پس از ۲۷ سال که از تبعید او در عراق و اسلامبول گذشت در اواخر ذیحجه ۱۲۹۴ دسامبر ۱۸۷۷ اجازه برگشت بایران گرفت و در محرم سال بعد وارد تهران شد و ناصرالدینشاه باو لقب «ملک آرا» داد. عباس میرزا پس از چند سال حاکم زنجان شد. اما پس از مدت کوتاهی بفقاز فرار کرد و بار دیگر بوساطت حاجی میرزا- حسینخان سپهسالار بایران برگشت و حاکم قزوین و گیلان گردید و در ۱۳۱۳ هـ بوساطت سفیر روس بسفارت فوق العاده برای تبریک جلوس نیکلای دوم بروسیه رفت.

او پس از قتل ناصرالدینشاه مدتی بیکار بود ولی در سال ۱۳۱۴ - ۱۸۹۶ وزیر عدلیه شد و در سال ۱۳۱۶ - ۱۸۹۸ در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

اللهیار خان آصف الدوله

<http://www.chobayadkard.com>

در بین افراد خانواده سلطنتی قاجار، «اللهیار خان آصف الدوله دولو» پسر محمد خان بیگلریگی، از همه بیشتر با نکلیسها نزدیک بود و همه جا به سیاست انگلیس خدمت میکرد. خدمات آصف الدوله بمنگام سفارت انگلیس در تهران تا بداند چارسیده بود که وزیر مختار وقت آن کشور در ایران طی گزارشی که روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ - ۱۲۶۵ هـ بوزیر امور خارجه دولت متبوع خویش فرستاد درباره او چنین نوشت:

«... آصف الدوله خود و تمام افراد خانواده اش همیشه و کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده اند و اینان از خدمتگزاران صدیق ما میباشند...»^۱

اللهیار خان آصف الدوله چنانکه گفتیم پسر محمد خان بیگلریگی است و پدرش در راه اعتلای خاندان قاجار فداکاریهای فراوان کرد و مقام ارجمندی داشت. هنگامی که آغا محمد خان قاجار در استرآباد، برای رسیدن بمقام سلطنت از رؤسای ایل قاجار تقاضای کمک کرد، رؤسای مزبور بر از عقیده کردند که «محمد خان بیگلریگی» برای رسیدن بسلطنت از او مناسب تر میباشد. ولی محمد خان بیگلریگی بِنفع «آغا محمد خان» از سلطنت ایران صرف نظر کرد و به همین جهت اعقاب او نام خانوادگی «تاج بخش» را برای خود انتخاب کردند. گذشت محمد خان بیگلریگی سبب شد که آغا محمد خان همیشه جانب او را داشته باشد و بدو احترام فراوان نهد، تا جائیکه

هر وقت میخواست سفر برود ، او را حاکم پایتخت میکرد و همه اختیارات سلطنت را در تهران بند و گذار میساخت .

پس از قتل آغا محمد خان در قلعه شوشی ، با وجودیکه میرزا محمد خان بیگلریگی میتوانست خود را سلطان ایران بنامد ، مع الوصف با کمک میرزا شفیع تصمیم گرفت تا رسیدن فتحعلی خان ولیعهد از شیراز به تهران ، پایتخت را حفظ کند و اینکار را نیز کرد . بسبب کمک های فراوانی که محمد خان بیگلریگی به فتحعلیشاه کرد او که در عین حال دومین پادشاه قاجار نیز بود ، سعی کرد بوسیله مواسلت با خانواده بیگلریگی ، رشتنه مودت دو خاندان « دولو وقاجار » را مستحکم سازد . و ازینرو حاجیه مریم خاتم دختر خود را به عقد رستم خان پسر میرزا محمد خان درآورد . ولی رستم خان هفت ماه بعد از این ازدواج درگذشت و جالب آنکه روز سوم فوت او ، فتحعلیشاه بمجلس تعزیت رفت و فی الحال ، محض التفات به بیگلریگی ، دست دخترش را بدست اللهیارخان آصف الدوله داد و همشیره آصف الدوله را نیز برای خویش خواستگاری کرد^۱ .

از این تاریخ به بعد اللهیارخان سخت مورد توجه قرار گرفت و متصدی امور کشوری شد . حسین سعادت توری درین باره مینویسد : وی (اللهیارخان) از دوره فتحعلی شاه همواره متصدی امور کشور بود . عباس میرزا نایب السلطنه در مراسلات خود باو « ارجمندی » عنوان مینوشت و محمد شاه تا قبل از جلوس بتخت سلطنت در مکاتبات او را « خالوی اعز کلامکار و الاتبار » مخاطب مینمود . بهمین جهت آصف الدوله پیوسته اوقات کبابه صدارت می کشید و حتی در زمان فتحعلی شاه يك بار هم بمقام صدارت اعظم رسید ...^۲ .

بموجب نوشته ناسخ التواریخ در سال ۱۲۳۹ - ۱۸۲۳ که فتحعلیشاه از مظالم « حاج هاشم خان » در « لبنان اصفهان » مطلع گردید شخصاً به اصفهان رفت و پس از

۱- تاریخ عضدی ص ۱۶

۲- مجله یغما سال ۱۵ شماره ۷

کور کردن « هاشم خان » و عزل علی محمد خان پسر عبدالله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بود ، سلطان محمد میرزا سیف الدوله پسر خود را به حکومت اصفهان برگزید و به پیران مراجعت کرد . ولی در مراجعت به پیران ناگهان عبدالله خان را معزول و اللهیار خان دولوی قاجار را بجای وی به وزارت اعظم منصوب کرد و او را « آصف الدوله » لقب داد^۱ .


در آغاز جنگهای ایران و روس ، فتحعلیشاه که به عباس میرزا نایب السلطنه مظنن و بدگمان شده بود ، آصف الدوله را بآذربایجان فرستاد تا در جنگ شرکت کند . عباس میرزا پس از اطلاع از این انتصاب نامه زیر را به پیران فرستاد :

« فدوی میرزا بزرگ بدانند که معروض افتاد ارجمندی آصف الدوله داوطلب آوردن لشکر و قشون برکاب و حضور ماست این چه خواهش و خیال خام است آمدن او با قشون از برای ما هیچ حاصلی ندارد مگر ممالک خاطر مصلحت دولت و قوام خدمات و لشکر کشی مادرین سرحدات باطمینان بودن ارجمند مذکور در دزبار] دو کلمه خواننده نشد [که مشغول نظم امور ما و سایر کارهای دولت باشد با وجود وزارت سرداری و دوری از خاکبای مبارک همیون حرام است . شرح مفصلی بخود ارجمند نوشته ایم که هر گاه حسب الامر مأمور است نوشته ما را دست آورز کرده عرض کند و الا خود او داوطلب است ازین داوطلبیها بگذرد . آن فدوی هم از محسنان التزام و اقامت در بار همیون ارجمندی را آگاه نماید که غفلت نکند . ما هرگز راضی نیستیم به آمدن او در عهد شما است^۲ . »

آصف الدوله بدون اینکه توجیهی بنامه عباس میرزا بنماید با یکصد و ده توپ و چند فوج سرباز بطرف قلعه عباس آباد حرکت کرد . ولی در زد و خوردی که بین قوای روس و ایران در « قلعه عباس آباد » روی داد ، پشت بلشکر دشمن کرده و فرار را برقرار ترجیح داد . او در تبریز نیز نتوانست جلو روسها را بگیرد و در اثر خیانت یکی از

۱- ناسخ التواریخ جلد اول تاریخ قاجاریه ص ۲۱۰ چاپ قائم مقامی

۲- از مجموعه اسناد دانشمند فقید خان ملک ماسانی .


 فدوی میرزا ارک بماند که معروض شد و اینست که
 در اولت آوردن لشکر و قشون برکات جلال است
 و بیانی تمام است ادل او و شوق ابراری باسع
 که در کربلا صلوات دولت و نور است و شکر
 فدوی میرزا است و بیانی بود آن که در کربلا
 که شوق فخر بود و مبارک آن دولت است
 و فدوی از حال کربلا که کربلای مرام است
 و شوق آن که مبارک است و مبارک است
 که در کربلا که در کربلا است و اولت است
 آن فدوی هم از کربلا است و مبارک است
 که کربلا که کربلا است و مبارک است

معمین بنام « حاج میرفتاح » دروازه شهر بر روی قوای روس باز شد و آصف الدوله در خانه یکی از اهالی مخفی گردید . افراد ژنرال اریستوف روسی سرافجام او را دستگیر و زندانی کردند و بعد از انعقاد معاهده شوم و منحوس ترکمانچای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ - ۱۸۲۷ م وی را آزاد ساخته و روانه تهران نمودند و آصف الدوله در بدو ورود بتهران از مقام صدارت عظمی معزول شد و مورد مؤاخذه قرار گرفت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که مخالف جنگ ایران و روس بود و شکست ایران را پیش بینی میکرد ، درباره شکست و فرار او قصیده معرفی سروده است که چند بیت آنرا نقل میکنم :

بگریز بهنگام ، که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

آن صلح بهم برزن ، از جنگ بند زن

نه مرد نبرد است ، زنی قحبه و هیز است

آن آهوی رم کرده که در یکشب و یکروز

از رود زکم آمده در دیزج و دیز است

از رود ارس بگند و بشتاب که اینک

روس است که دنبال تو برداشته این است

بر گشته بعد خواری و بیعاری و اینک

باز از پی اخذ و طمع و دنگ و قفیز است

نه دشمن روس است ، نه در جنگ و جدال است

او تازه عروس است ! پی جمع جهیز است

چون آن بچه کش . . ن بندر دلوطی و فی الحال

باز از پی طعم و مزه جوز و موز است

ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد

حق نمک شاه و ولیعهد گریز است ؟

گویند که غلام در شاهنشهم اما
 باله نه غلام است ، اگر هست کنیز است
 آخر بمن ای قوم بگوئید ، کزین مرد
 چیزی که شهنشاه پسندیده چه چیز است ؟
 نه فارس میدان و نه گرز و نه سوار است
 نه صاحب ادراك و نه عقل و نه تمیز است

پس از این شکست مقتضایه ، آصف الدوله در دشمنی با روسها و نزدیکی با
 انگلیسها از هیچ اقدامی خودداری نکرد ، تا جایی که در قتل « گریبایدوف » ایلچی
 روسیه عامل اصلی شورش مردم شد و شاید بعلت همین رویه او باشد که اکثر مورخان و
 محققین او را عامل انگلیسها دانسته اند .

محقق محترم سعادت نوری که بیوگرافی آصف الدوله ها را بتفصیل نگاشته
 است در این باره مینویسد: « اللهميارخان آصف الدوله را یکی از عوامل سیاست استعماری
 بیگانگان باید دانست و قیام مردم تهران در سال ۱۲۴۵ هـ - ۱۸۲۹ م و کشته شدن
 گریبایدوف ایلچی روسیه و چند تن از اعضای سفارت به تحریک او بوده است^۱ .
 دکتر فریدون آدمیت نیز در این باره مینویسد: «... این هنگام بهترین دوست انگلیسها
 در ایران اللهميارخان آصف الدوله فرمانفرمای خراسان بود که با آنان از قدیم سردسری
 داشت...^۲ » .

در این موقع حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران بود و برای اینکه از تحریکات
 آصف الدوله که بمسند صدارت عظمی علاقه فراوان داشت بکاهد او را با اختیارات
 فراوان به خراسان فرستاد .

مقارن فرمانفرمایی آصف الدوله در خراسان انگلیسها دوهدف عمده داشتند :

۱- باگماردن عوامل خود در خراسان ، هرات را از حمله سپاهیان ایران مصون

۱ - مجله بنما شماره ۷ سال ۱۵ .

۲ - امیر کبیر و ایران ص ۷۵ .

دارند تا از این راه خطرات متوجه مرزهندوستان را دفع کنند .

۲- با اعزام جاسوسان و عوامل خرابکار و اطلاعاتی به ترکستان ، حوادث این منطقه را زیر نظر داشته باشند .

در قسمت اول با اتعاب آصف الدوله ، انگلیسها موفقیت‌های بسیاری بدست آوردند . سفارت انگلیس در تهران برای اینکه بهدفع دوم نیز نزدیک شود ، به آصف الدوله پیشنهاد کرد تا به کمک عوامل آنها بشتابد . بهمین جهت هر يك از عوامل اطلاعاتی انگلستان که بترکستان فرستاده میشدند مورد حمایت و توجه آصف الدوله قرار میگرفتند و وی بآنان کمک فراوان میکرد و حتی توصیه نامه‌هایی نیز بدست آنان میداد . اما خوانین مرو و خبوه و سایر حکام ترکستان ، هر وقت یکی از عوامل انگلیسی به دستشان میافتاد ، آنها را با شکنجه و قساوت بسیار میکشند . چنانچه « کانالی » و « استوارت » دو جاسوس زبردست انگلیسی که توصیه نامه آصف الدوله را بهمراه داشتند ، در همین اوان دستگیر و کشته شدند .

باری پس از قتل چندین جاسوس انگلیس در ترکستان ، حکومت هندوستان و سازمان اتلیجمنس سرویس برای اینکه « جاسوس » اعزامی آنها شناخته نشود ، یکی از افسران آزموده جاسوس خود را بنام « فریه » که ناپهیت فرانسه را داشت همراه میسیون ژنرال گاردان به ایران و به خراسان اعزام داشتند . فریه که در سال ۱۸۳۹ م - ۱۲۵۵ هـ بایران آمده بود تا سال ۱۸۴۳ - ۱۲۵۹ هـ در سپاه ایران خدمت میکرد و چون از هنگام ورود به ارتش ایران روش مزورانه‌ای در پیش گرفته و اطلاعات نظامی قشون ایران را به انگلیسها میداد ، بدستور فتحعلی شاه از سپاه ایران و سپس از خود کشور اخراج گردید .

ولی وی پس از دو سال یعنی در سال ۱۸۴۵ بیفداد بازگشت . در این تاریخ بیفداد کانون فساد و فحشه برضد ایران شده بود و سازمان اتلیجمنس سرویس از راه بین‌النهرین جاسوسانی بایران میفرستاد تا علیه محمد شاه فعالیت کنند . فریه پس از ششماه اقامت در بیفداد ، چون اتلیجمنس سرویس وسائل مسافرتش را بصفحات آسیای مرکزی فراهم

کرد، در اپریل ۱۸۴۵ محرمانه بایران آمد و در تهران نیز مخفیانه بخانه سرهنگ سیمینو که از قدیم ویرا میشناخت و بشوبه خود از جمله حقوق بگیران انگلیس در ایران بود وارد گردید و سپس بطرف خراسان حرکت کرد. فریه در شرح مسافرت خویش در این باره چنین مینویسد:

«از بغداد تا اینجا فاشناس آمدم و منتهای خفت و خواری و حقارت را از مردم تحمل کردم و چون در لباس فقر (درویشی) بودم زحمت بسیار کشیدم. اکنون وقت آن رسیده است که پند آنها را بسوزانم.»

این جاسوس انگلیسی حتی در گزارش رسمی خویش نتوانسته است عناد و دشمنی را که با ایرانیان داشته فراموش کند. او در نیشابور پس از ملاقات با آصف الدوله مینویسد: «چون میدانستم روابط او با صدراعظم (حاجی میرزا آقاسی) خوب نیست، من نیز بدون پرده و هیچگونه ملاحظه‌ای تمام مأموریت خود را بطور مبسوط با وی در میان نهادم و او را به حقایق امر آشنا کرده از دسایس انگلیسها بمنظور عزل افسران فرانسوی آگاه ساختم و بعد بملاقات سالار پسر آصف الدوله رفتم و او بگرمی مرا پذیرفت...»

فریه سپس بمشهد عزیمت کرد و بقول خودش مدت دو ساعت بیشتر طول نکشید که تمام اعالی شهر از ورود وی مطلع شدند و ملا مهدی وکیلالتجار یهودی که ظاهر امسلمان شده بود با او ملاقات کرد. این ملا مهدی بنا بنوشته «فریزر»، جاسوس و خبرنگار و وزیر مختار انگلیس در تهران و حکومت هندوستان بود و همه اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را تهیه میکرد و از او خانواده بزرگی در شهر مشهد باقیمانده که عندهای از آنها بمقامات مهم مملکتی نظیر وزارت، سناتور، استانداری و استادی دانشگاه نیز رسیدند.

فریه در کتاب خویش مینویسد: «ملا مهدی اخبار مشهد را برای وزیر مختار انگلیس در طهران مینوشت و همینکه فهمید که وی (فریه) جاسوس انگلیسهاست همه تسهیلات و وسائل لازم را برایش فراهم ساخت.»

علاوه بر ملامهدی، فریه در مشهد با محمد ولیخان برادر زاده آصف الدوله نیز که در غیاب اللهیار خان حکومت مشهد را بر عهده گرفته بود، ملاقات کرد، و از مشهد به هرات رفت و اطلاعات مورد نیاز را جمع آوری نمود. در مراجعت نیز پدیدار اللهیار خان شتافت و شخصاً درین باره مینویسد: «آصف الدوله فرمانفرمای کل خراسان بیهان گرمی که در نیشابور با من ملاقات کرد، این جا نیز مرا پذیرفت»^۱.

در همین اوان بود که محمد حسنخان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله که خود و پدرش سالها مالیات دولت را نپرداخته و هر دو قشون و تشکیلاتی برای خود ترتیب داده بودند، علم طفیان علیه دولت برافراشت و از طرف انگلیسها جداً مورد حمایت قرار گرفت. آصف الدوله ظاهراً برای اصلاح و باطناً برای تحکیم مقام خود و پسرش بطهران آمد و اگرچه فرمان تولیت آستانه رضوی را برای سالار گرفت، ولی بعلت سوءظن شدید دربار قاجاریه او مجبور به زیمت بمتبات و اقامت در آنجا گردید. پس از مرگ محمدشاه و سلطنت رسیدن ناصرالدینشاه باردیگر وزیر مختار وقت انگلیس در تهران تلاش کرد تا اللهیارخان را مقرب درگاه سلطنت سازد و باین منظور در نامه‌ای که برای وزیر خارجه انگلستان نوشت پس از مدح و ثنای فراوانی از اللهیار خان و شرح خدمتگزاری او و خانواده‌اش بانگلستان چنین ادامه داد:

«... منتظر فرستم که در يك ملاقات خصوصی شایدا وادار کنم تا مقام وزارت را باو اعطا نماید. این خود خدمتی به استقلال ایران خواهد بود و خیال نمیکنم روسها نیز با این عمل مخالفتی داشته باشند»^۲.

دکتر فریدون آدمیت نیز در این خصوص مینویسد: «از جمله رجال متنفذ دیگری که انگلیسها میکوشیدند او را از کنج تبعید برهاند و وسیله اعتلای وی را فراهم کنند اللهیارخان آصف الدوله وزیر سابق فتحعلیشاه بود»^۳ در شب ۲۲ ذیقعده ۱۲۶۴ هـ - ۱۸۴۷ م

۱- کتاب فریه ص ۱۰۸

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس جلد ۱۳۹-۶۰- نامه اکتبر ۱۸۴۸

۳- امیر کبیر و ایران ص ۶۱

که ناصرالدین شاه سلطنت رسید و بمیرزا تقی خان امیر نظام لقب «امیر کبیر اتابک اعظم» اعطاء کرد ، نوکران و حقوق بگیران انگلیس و کسانیکه در کنف حمایت وزیر مختار انگلیس نگهداری میشدند ، بنای مبارزه و مخالفت را باشاه و صدراعظم گذاشتند از جمله علمداران این مخالفت محمد حسن خان سالار فرزند اللهیار خان آصف الدوله بود که در خراسان قتنه بزرگی برپا کرده و مولف ناسخ التواریخ درباره او مینویسد :

«در عهد شیل صاحب [وزیر مختار انگلیس در تهران] سالار پسر آصف الدوله از دولت ایران یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت میکردند و خواستند بدست سالار دولت را ضعیف کنند ، اما امیر کبیر موفق شد قتنه سالار را سرکوب نماید و کلنل شیل وقتی بشکست قطعی سالار پی برد بمعیت پرنس دالکورکی سفیر روس پیشنهاد کرد که با دخالت آن دو بین امیر و سالار موافقت حاصل شود ولی امیر کبیر در جواب شیل نوشت : «... فعلا این اقدام منافی مقام و حیثیت دولت ایران میباشد و حکومت ایران بهیچوجه راضی نیست از این طریق باغتشاش خاتمه دهد و برای ایران بهتر است که اهالی شهر را با وسائلی که در اختیار دارد آرام کند و اگر در این اقدام بیست هزار قشون ما تلف گردد بمراتب از این بهتر است که این شهر بوسیله دخالت های اجانب سر تمکین فرود آورده و تسلیم شود».

ولی سالار نه تنها حاضر باطاعت از حکومت مرکزی نشد ، بلکه قوای برای مقابله با دولت گرد آورد ، امیر کبیر ابتدا چراغعلیخان کلهر را که از دوران مأموریت ارزنة الروم میشناخت بعنوان فرستاده مخصوص برای تحسین سالار به مشهد فرستاد ، چون اطلاع پیدا کرد که سالار آماده نبرد شده ، سلطان مراد میرزا را که یکی از افراد لایق خاندان قاجار بود با سپاهی روانه مشهد کرد . سالار در ملاقات های مکرر با چراغعلیخان همچنان راه طغیان و سرکشی را دنبال میکرد و بتحریک او و علماء مشهد در صدد قتل وی نیز برآمدند. چراغعلیخان وقتی از ماجرا مطلع گردید، به نیرنگ متوسل شد و یکی از گماشتگان سالار گفت من باردوی سلطان مراد خان میروم تا وی را از

چنانچه بختوشان حرکت دهم و کاری خواهم کرد که سالار را تا یک سال دیگر بحکومت خراسان ابقاء نمایند و در عوض شما هم سعی کنید جمعیتی را که اطراف سالار جمع شده اند ، متفرق سازید . چیراغعلیخان با این بیرنگ جان خود را نجات داد و باردوی سلطان مراد میرزا رفت و پس از چند روز اردوی اعزامی بطرف مشهد حرکت کرد .

در تهران وزیر مختار انگلیس با اتفاق سفیر روس در صدد برآمدند از جنگ دولت ایران با قوای سالار جلوگیری کنند ، ولی امیر کبیر در جواب سفیر روس گفت : ما نمی خواهیم که خراسان مصرثانی بشود و نمی خواهیم که آنها یعنی روسیه و انگلستان وسیله مداخله در امور ایران بدست آورند .

با رسیدن دستورهای جدید امیر بمشهد ، سلطان مرادخان شهر را محاصره کرد و بعضی رسیدن قوای کمکی ترکمن از سرخس بیاری سالار ، او نیز بشهر مشهد حمله کرد و روز شنبه هشتم جمادی الاول ۱۲۶۶ مقارن عید نوروز همان سال سالار تسلیم شد .

پس از تسلیم مشهد ، سالار با برادرش محمد علیخان بیگلربیگی و دو پسرش امیر اصلان خان و یزدان بخش خان در حرم حضرت رضا (ع) متحصن شدند . سلطان مراد میرزا آنها را بوسیله چیراغعلیخان کلهر از حرم بیرون آورد و در اردوگاه تحت نظر قرار داد .

ناگهان کلنل شیل در تهران برای نجات سالار بیا خواست و نامه ای در روز ۲۷ جمادی الاول ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م بامیر نوشت در هر مملکتی هر معصیتی را که مرتکب شوند ، انصافاً هیچ گناهی مهمتر از باغیگری نیست ، قاعده اینست که سرکرد هائی که انتظام عمومی مملکت را بهم زده اند ، تنبیهی بسزا نمایند . اما در هر مملکت که رأفتی دارند در چنین اوقات ، تلاشی باعدالت و رحمت آمیخته است ... اگر آنجناب من باب نصیحت معروض رأی اقدس شهرباری دارند که رفت و رحمت ملوکانه را شامل

احوال آن پسر هافر مایند این رفتار مترجمانه باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلیحضرت پادشاهی و هم نیکنامی آنجناب که مشیر کل می باشد خواهد شد ، نه تنها در مملکت ایران بلکه در ممالک دوردست هم . چندی قبل که باغگیری در مملکت انگلستان يك نفر در بای قاپوق بقتل رسید ، کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل میشد از شنیدن آنکه آنجناب عبرت از آنها گرفته از راه کفایت انصافی بر رحمت آمیخته بکار برند که در همان وقتیکه از برای عبرت دیگران تنبیه سر کرده های یاغی می دهند در همان وقت رفت و عطفوت بجهال ، از راه بیرون برده ، فرمایند ، ولی صدراعظم توجهی بالنسبه کنتل شیل نموده محمد خان سالار و پسرش امیر اصلا نخان را بقتل رسانید . سپس یزدان بخش خان پسر دیگر سالار و میرزا محمد بیگلر بیگی خراسان و برادر سالار را با سایر دستگیر شدگان بهران آوردند . در تهران میرزا محمد خان بیگلر بیگی خراسان را نیز که از طرف پدرش مأمور تحریک سالار شده بود اعدام کرد ، ولی یزدان بخش را بخشید .

امیر کبیر برای اینکه این خانواده انگلیس پرست را برای همیشه متلاشی کند در صدر برآمد خانه های آصف الدوله را که جزء خالصه و ملک دیوان بود بگیرد و باعوان و انصار او منازل جداگانه بدهد . ولی بار دیگر کنتل شیل وارد مرکه شد و این بار حمایت علنی خود را از آصف الدوله و خاندان او رسماً اعلام کرد . او در نامه ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م با میر چنین مینویسد : «... آنجناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند ، و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد ، و باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس هم اینست که جناب معزی الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور میکرد . خصوصاً جد و جهد و اهتمامی که در باره صاحبان انگلیس که در بخارا مقتول شدند ، بعمل آورده بود ، و اخراجانی که کرده بود و زحماتی که در تفحص و تجسس احوال آنها کشیده بود و هم آنجناب میدانند که هم از حکومت خود معزول گردید و جلای وطن شد نه از بابت تقصیری که از او صادر شد ، بلکه بسبب عداوت و بغض و همچشمی يك شخص که

اوصاف او بر همه معلوم بود [اشاره به حاجی میرزا آقاسی است] با کمال تأسف مسموع شد که اولیای ایندولت علیه خانه‌های او را ضبط و خراب مینمایند، بجهت وسعت و رونق دادن باغ دارالاماره . و منظور دارند که از برای آنهمه عمارات و اعیانی جزئی تنخواهی بدهند که در میان کل صاحبان ملک تقسیم شود ... دوستدار خود میدانند که منظور باطنی جناب اینست که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهند و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام بر طرف سازند . اما آشکار است که انجام این تیت مطبوع و مرغوب بهتر بعمل می‌آید که اگر آنجناب خود بنفسه در پای تخت معمول میداشتند تا آنکه سر مشق از برای حکام سایر ولایات گردد ...

امیر کبیر در اول رجب همانسال جواب زیر را بوزیر مختار انگلیس نوشت :
 و شرحی دوستانه که در باب آصف الدوله مرقوم داشته بودید که دولت علیه انگلیس باین جهت مراقبت از او منظور دارند که در ایام حکومت خراسان رعایت و مراقبت از کسان و سیاحان انگلیس داشته و اهمی در باره سیاحان انگلیس که در بخارا مقتول شدند بعمل آورده و هم نوشته بودند معزول شدن او از حکومت و جلای وطن او نه از بابت تفسیر بوده بل بعد اوت شخص معینی بوده و نیز در طی آن شرح مندرج داشته بودند که خانه‌های او و متسوبان او را که ضبط و خراب می‌نمایند و چه کمی با تمام بآنها می‌دهند و حال آنکه خانه‌های مزبور بیش از اینها قیمت دارد ، رسید ، و همه را مطالعه کرده و در هر جزئی از اجزاء آن بنظر دقت ملاحظه نمود مورث تحیر و تعجب زیاد گردید که جناب سامی با همه حسن انصاف و تکیه دانی‌ها چگونه خود را راضی بنوشتن این فقرات نمودند ، لهذا بر خود لازم دید که بجواب پردازد که در باب اینکه مرقوم داشته بودید آصف الدوله مراقبت از کسان و سیاحان دولت بیه انگلیس نموده است موجب رضامندی دولت بیه انگلیس از او شده است ، اولاً بجمیع حکام ممالک محروسه قدیم و جدیداً دستور العمل در مراقبت و احترام سیاحان و کسان دولت بیه انگلیس داده شده است در اینصورت اگر از آنها مراقبتی و حمایتی سیاحان و مأمورین آن دولت بیه شده نباید مراقبت شخصی از او نمائید و شخصاً از او اظهار رضامندی بکنید . ثانیاً خصوصاً موافق

ثبت احکامی که در دفترخانه وزارت دول خارجه ضبط است بافتخار آصف الدوله صادر شده و نامه‌ای که بجناب امیربخارا نوشته شده ؛ آصف الدوله اگر خرجی کرده مراقبتی بعمل آورده و آدمی فرستاده جمعاً بحکم دولت علیه بوده است نه از خود او مراقبتی شده است ، لهذا از آفتخار متوقع است که در اینگونه موارد رضامندی از خود دولت نمائند نه از شخص مأمور . و اینکه از بی تقصیری آصف الدوله اشعاری رفته بود بر جمیع اکابر و اصاغر ایران معلوم است که پس از فوت خاقان مغفور تغییر عقیده داده حرکات او بطوری بود که سرتاسر مایه نفاق و خلاف و خودسری بادولت خود داشت ، لکن در پرده بود تا اواخر شاه مرحوم آشکارا خودسری در خراسان کرد . اولیای دولت علیه او را مجبور بر رفتن کردند و همین که بنارا بر رفتن گذاشت دستور العمل باولادش این بود که دیدید و شنیدید و بعد از مراجعت از مکه معظمه که خواست بایران بیاید چون فساد او ظاهر و شایع شده بود ، شاهنشاه مبرور موافق دستخط او را ممنوع داشتند ، تا پس از فوت شاهنشاه مبرور و جلوس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خلداله ملکه و سلطانه بر سر بر سلطنت موروث ، از حرکات سابق نادم نشده تشدید و تجدید مبانی فساد کرده و باولاد خودش به نوشتجات و فرستادن محمدعلیخان سردبگش محرک ماده عصیان و طغیان شد . بعد از خسارات و زحمات معلوم تا عاقبت کارشان بحمداله از بخت بلند پادشاه با فروجاء بوخامت کشید و بی حرف مقصر است . و اینکه در باب املاک و خانه اولوخته بودید این طور خائنین و مقصرین دولت بدیهی است حکم علیحده دارد که بر آن جناب معلوم است . اما املاک او که منقعت داشت در عهد شاهنشاه مبرور و بخالصه عمل شد و در باب خانه او هم حکم اموال مقصرین را دارد . از این فقره گذشته جمیع اراضی اراک خالصه دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند منزل نماید چنانچه در عهد شاهنشاه مبرور اکثری از مردم را که صلاح ندانستند در اراک باشند بیرون کردند علاوه از اینها بخصوصه این خانه های مسکونی و رثه مرحوم میرزا محمد خان مال مخصوص دولت است اگر دیوان چیزی بآنها داده است محض فضل مرحمت است .

چون لازم بود اظهار شده^۱.

جواب محکم و صریح وقاطع امیر، کلنل شیل وزیر مختار انگلیس را عصبانی کرد و نامه تهدید آمیزی در ۲۹ رجب ۱۲۶۶ هـ - ۱۸۴۹ م باین شرح بصندراعظم نوشت:

«... هر چند در بعضی فقره که دوستدار اظهاری کرده است، چه در ظاهر و چه در باطن، بعکس نتیجه بخشیده است و آن جناب چنین دریافت کرده اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است، یا آنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمیکند. اگر چه می دانند که بی حاصل است، لیکن دور نیست که یک روزی نتیجه و ثمری بیخشد، اگر هم بیخشد در دوستی تکلیف خود را بعمل آورده است. اما خیلی تأسف میخورد که امورات این قسم اتفاق می افتد که بی جهت و سبب بجزئی های جزئی مراتب کلیه که در دوستی مقتضی آن نیست که بمنصه ظهور آید، می آید...»^۲

امیر در جواب کلنل شیل در شعبان ۱۲۶۶ مینویسد: «... هر چند در بعضی فقرات بدوستدار اظهار کرده اید چه در ظاهر چه در باطن بعکس نتیجه بخشیده است، یعنی دوستدار چنین دریافت کرده است که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوقست. این مطلب درست حالی دوستدار نشده و ندانست فقرات ظاهر و باطن چه بوده است و چه نتیجه بعکس بخشیده. دوستدار هرگز در عالم دوستی خودگمان نداشت که اقوال غرض آمیز را که در حق دوستدار دائماً طالب رفتار و خشنودی خاطر آن جناب بوده و می باشد اگر امری بدوستدار تعلق نداشته باشد، یا انجاح و انجام آن از قوه دوستدار خارج باشد، نباید آن جناب بدوستدار، در عالم دوستی، بحث و ایراد وارد آورند. چنانچه در باب همین خانه های مسکونی ورثه مرحوم میرزا محمد علیخان بیگلریگی سابقاً با تعناب اظهار داشت که اولاً در باب خراب کردن آن خانه ها، دوستدار را بهیچوجه من الوجوه مداخلتی نیست. اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت پادشاه با فروجه، بخواهش و میل ملوکانه خود خواستند و معنی بعصارت مبارکه خود بدهند. بنفسه الشریف این

۱- مجموعه اسناد راکه وزارت خارجه ایران.

۲- ایضاً.

حکم فرمودند و علاوه میل ندارند در ارکی که محل سکنای خودشان است ، از اولاد آصف الدوله کس محل سکنی داشته باشد . ثانیاً جمیع اراضی ارضی ارضی ارضی ارضی دیوان اعلی است و بی اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند در آنجا منزل نماید . چنانچه در مشهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزاده ها را که صلاح ندانستند در ارضی باشند ، بیرون کردند . از ایشها گذشته بخصوصه این خانه های مسکونی عیال محمد قلیخان و سایر ورثه مرحوم میرزا محمد خان مال مخصوص دولت است ، و برسم و دیعت سپرده بودند آنها سکنا نمایند .

وزیر مختار انگلیس وقتی با سماجت امیر کبیر روبرو شد ، در حالیکه نمیخواست حقوق بگیران و جیره خواران خود را فراموش کند ، نامه ای که لحن آن با سایر نامه ها فرق میکرد به صدراعظم نوشت . . . شرحی در باب خانه های میرزا محمد قلیخان نگارش و ضمناً اشعار رفته بود ، که خدای نخواست ، دوستدار اقبال غرض آمیز را در باره آن جناب قبول مینماید و گوش چهره های مردم میدهد ، خیلی بر تعجب دوستدار افزود که آن جناب دوستدار را چنین بجا آورده باشند که نقص آن جناب را طالب باشد ، بلکه با کمال کفایت و درایت و حسن انصافی که آن جناب دارند ، باید از همین قتره اظهار خیر - خواهانه دوستدار ، که در باب آن خانه ها نگارش داشته است ، دریافت نمایند که محض دوستی و خیر خواهی در باره این دولت علیه و آن جناب است . اگر چه این تکلیف ظاهرآ در نظر اولیای این دولت علیه خوش آیند نیست لیکن در نظر های اهالی دور و نزدیک این رأفت و انصاف خیلی مستحسن خواهد بود . حرف دوستدار فقط در عالم دوستی و خیر خواهی ، محض ملاحظه مراحل و انصاف و مروت است و نهایت اطمینان خاطر از حق و انصاف آن جناب دارد که در این مرحله مخصوص بعدالت و انصاف آن جناب رفتار شود که مایه امیدواری گردد .

آخرین نامه ای که بین صدراعظم ایران و سفرای انگلیس و روس در باره این

۱- اسناد وزارت امور خارجه ایران بایگانی را کند .

۲- ایضاً .

حوادث مبادله شد، جویاست که در قبال و ساطت آنها از یگکریگی خراسان داده است که عیناً نقل میشود :

« ... در باب حاجی یگکریگی فقراتی نگاشته بودند دوستدار همان مکتوب را بنظر اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاهی رسانید و خاطر مهر ذخایر از فقرات مسطوره قرین آگاهی و اطلاع گردید و فرمودند که خیانتها و جسارتهای زیاد و عمده خسارتهای کلیه که از او باین دولت رسیده و قتل نفوس که او کرده زیاد از آنست که بتعداد و شمار بر آید یا توان تلافی آنها را باسانی بعمل آورد. مجملاتی که حسب الامر شاهنشاه مبرور بحکومت خراسان مأمور شد در عوض اینکه خدمت بدولت نماید و پاس حقوق چنین مرحمت و احساس پادشاهی را رعایت بکند بوزود خراسان یاغی شد و بنای هرزگی گذاشت و بعد از فرار سالار چند روزی در بست حضرت توقف کرده مجدداً مردم شهری را تحریک و شورش عظیم بر پا نمود. نوکرهای ارباب مناصب پادشاهی را از قبیل حاجی میرزا عبدالله و ابراهیم سلطان و سایرین همچنین قریب پانصد نفر سرباز و توپچی متوقف شهر را بقتل رسانید و خون چندین نفر را که پناه بحضرت برده بودند در میان صحن مبارک ریخت. کسانی را که از قتل مستخلص شده بودند باسیری گرفتار کرده بکمال زجر بترکمان فروخت و سرهای مقتولین را نزد سالار فرستاده او را مجدداً بخراسان کشیده و اوضاعی که مشهور عالم بود برپا داشت. عساکری که از دیار دولت برای رفع آشوب خراسان مأمور گردید، او خود پیش جنگ شده آمد ارك و قلعه سبزوار را بر روی عساکر مأمور بست، وقشون دولتی را بکرمستان در میان برف معطل کرد و چند دفعه بفرم جنگ جمعیت بر سر قشون کشید تا در قتل سبزوار گرفتار عساکر نظامی و بعد از ورود باینجا محبوس شد. چون در حبس کاغذهای چند هم برای جرات و بی‌دروی متمردین بخراسان فرستاد، لهذا اگر مستحفظین دولتی در محافظت کنند و زنجیری باو نسوده باشند بواسطه دفع شرارت و احتیاط از فرار او و حصول اطمینان خودشان بوده است. بالجمله در این مدت از آشوب مملکت و قطع آرام و آسایش رعیت و خونریزی و قتل و غارت و هر نوع خیانت و شرارت اندیشه نمود

و آنچه میتوانست بعمل آورد . علاوه بر اینها گمان مقتولین شهید اورا خوبی و قائل خود میدانند . بدیهی است که جرم و خیانت چنین آدم که تاحین گرفتاری آنافاناً بر تقصیر و خیانت خود افزوده است ، ناچه پایه می باشد و کاری نکرده است که جای ترحم و تفضل در باره او مانده باشد . و ما هیچوقت از سیاست او نگذاشته ایم و او را بدلائل واضحه واجب القتل و دشمن دولت و سلطنت و مایه نقض راحت خود میدانیم . باین جهات که مجملی را از آن اشارت رفت از جنابسان وزرای دولتین فخرمستین که یقین میدانیم خیر خواه این دولت و طالب راحت وجود ما و آسایش ایران هستند میخواهیم که اسم اینطور مقصر و باغی و دشمن سلطنت ما را بزبان نیاورند و البته بعد از استحضار کامل بر مراتب تقصیرات و خیانت های کلیه او پایه خیر خواهی خودشان را خیلی بلندتر از آن خواهند دانست که مذاکره با اسم مثل او مقصری ، نموده باشند . چون لازم بود اظهار شد شعبان ۱۲۶۶ - ۱۸۴۹ م .

و بدین ترتیب مشکلات سالار آصف الدوله و بیگاری خراسان که بحمايت سفارت انگلیس و کلنل شیل علیه دولت مرکزی ایران قیام میکردند خاتمه یافت .

پسران فرمانفرما

<http://www.chebayaadkard.com>

در سال ۱۲۴۹ هجری فتحعلیشاه از تهران باصفهان رفت تا مالیات عقب افتاده این ناحیه و همچنین مالیات سی سال فرمانفرمایی فرزندش حسینعلی میرزا را در فارس وصول کند. او بمحض رسیدن باصفهان حسینعلی میرزا را از شیراز احضار کرد تا در سفر بفارس در رکاب او باشد. پادشاه قاجار باین بهانه میخواست با احضار حسینعلی میرزا مسئله عقب افتادن سی ساله مالیات را عنوان کند و چنانچه وی از پرداخت آن امتناع نماید بلافاصله او را در اصفهان معزول و زندانی سازد. حسینعلی میرزا که از هدف پدرش و مسافرت باصفهان و شیراز باخبر شده بود، پس از ورود به آباد و وصیت نامه‌ای نوشت که رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، آنرا در سفر نامه خود بلندن نقل کرده است.

حسینعلی میرزا که باتکاء انگلیسها در فارس حکومت میکرد، نه تنها مالیات عقب افتاده را نمیداد بلکه عملاً این خطه از کشور را از حکومت مرکزی جدا ساخته بود و بطور مستقل آنرا اداره میکرد، بهمین سبب در وصیت نامه خویش خطاب بفرزندانش آنها را رسماً تحت حمایت انگلیسها قرار داد و چنین نوشت: ... در دوران حیات فتحعلیشاه، خاقان مغفور از روابط پدرم با انگریزها مستحضر شد. فتحعلی شاه پدرم را بتهران احضار کرد و وقت رفتن این وصیت نامه را برای من نوشت. اکنون که شاه بکلی تولای ما را بدولت انگریز میداند و اعتمادی بر ما و امورات ما نمیدارد لذا

مصلحت بر آن است که آن فرزند به بندر ابوشهر رفته فراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگریز قرارداد و قلعه ابوشهر را از هر حیث آزرده و مستحفظ توپخانه آراسته لشکر دشتی و دشتستان و کوه و کیلویه و عربستان را جمع آوری نموده مستعد و مطبوع نشسته چنانچه بر حسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم قیام والاگر شاه بفارس آمد و بخلاف رأی ما امورات را مقرر فرمودند بعد از انصراف موکب همایون آن فرزند لشکر آراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده خشک و تر سوخته عرصه را بر ساکنین بلاد تنگ سازاد تا دستور سرکاری بآن فرزند برسد.

حسینعلی میرزا که خود را آماده قیام علیه پدرش ساخته بود، ناگهان پادشاه گذشت فتحعلیشاه با وضع بیچیدمهای مواجه شد. فتحعلیشاه که یکماه پس از ورود باصفهان وفات نمود وصیت کرده بود که جنازه اش را بقم حمل کنند و در یکی از حجرات دفن نمایند و بهمین ترتیب هم عمل شد.

خبر وفات فتحعلیشاه سبب گردید تا ۵۶ تن اولاد او هر یک در صدد اقدامی برای رسیدن بتخت سلطنت بر آیند. در تهران شاهزاده علیشاه ظل السلطان که با انگلیسها ارتباط علنی و مخفی داشت با آنکه دهمین فرزند ذکور شاه بود، مع الوصف با ادعای از شاهزادگان تهران و ولایات همدمت شد و خویشتر را پادشاه خواند و با عنوان «عادلشاه» «علیشاه» فرمانهای صادر کرد. او، برادرش رکن الدوله را بتهران احضار کرد و نووی را پتیریز فرستاد تا محمد شاه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه را حاضر بقبول سلطنت وی کند در صورتیکه رکن الدوله خود فرمانده نیروی نظامی همراه فتحعلیشاه بود و در زمان مرگ او همراوی باصفهان رفته بود. سایر مدعیان سلطنت عبارتند از:

۱- در کرمان و خراسان، حسینعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند دیگر فتحعلیشاه ادعای سلطنت میکرد و میخواست این دو استان را از ایران مجزا کند.

۲- در مازندران محمدقلی میرزا ملک آراء ادعای سلطنت میکرد.

۳- حسینعلی میرزا نیز که بعد از مرگ پدرش بشیر از برگشت در کاخ همایون بر تخت

سلطنت نشست و بنام «حسینعلی شاه قاجار» سکمز در رضاقلی میرزا فرزند ارشدش را با لقب نایب‌الایاله «ولیعهد» خوانند.

محمدشاه که در تبریز بدون داشتن پول و مخارج سفر حیران و سرگردان بود، بمیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام پیشکارش که وزیری باتدبیر بود، فرمان حرکت بتهران داد. او از مردم تبریز مبالغه‌گرایانه قرض گرفت و املاک و دارائی وفاداران به محمدشاه را گرفت و با پول و نیروی کافی بطرف طهران حرکت کرد. ولی قبل از ورود بطهران، علیشاه ظل‌السلطان، جعفرخان کاشی را که بوزارت برگزیده بود با اتفاق رکن‌الدوله به پیشواز برادرش فرستاد و باو پیغام داد که اگر از سلطنت صرف نظر کند او را بولیعهدی خود بر خواهد گزید و آنرا بیجان و قفقاز را باو واگذار خواهد نمود. قائم‌مقام با نیروئی که گرد آورده بود در (سیاه‌دهن) ۴۰ کیلومتری قزوین با ۱۵۰۰۰ سپاهی اعزامی علیشاه ظل‌السلطان روبرو شد و پس از برخورد کوتاهی سپاه علیشاه از هم پاشیده شد و او پس از ۹۰ روز سلطنت در صدد پوزش و عذر خواهی و جلب محبت محمدشاه برآمد.

قائم‌مقام پس از ورود بتهران ظل‌السلطان را تحت نظر گرفت و سایر مدعیان سلطنت از جمله حسینعلی میرزا فرمانفرما را با اعزام نیرو وینا با نیرنگ بدام انداخت و محمدشاه را بر تخت سلطنت مستقر کرد. سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران که از بدو پادشاهی محمدشاه باشکست روبرو شد و بار دیگر روسهارا صاحب نفوذ در دربار ایران دید، در صدد برآمد که با فرار دادن شاهزادگان و عموزادگان فراری شاه از ایران، همگی را در خارج جمع کند و بوسیله آنان در صدد تهدید محمدشاه برآید. وی حتی موفق شد علیشاه ظل‌السلطان را با اتفاق امام وردی میرزا کشیکچی باشی و هلاکو میرزا به قفقاز فراری دهد و از آنجا به بغداد ببرد.

در همین اوقات بعثت اینکه حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز دستگیر زندانی شده بود، کنسول انگلیس مقیم شیراز موفق شد رضاقلی میرزا نایب‌الایاله پسر ارشد و ولیعهد او را فریب دهد و با اتفاق دو برادر دیگر نجفقلی میرزا و تیمور میرزا از راه بوشهر و بصره به بغداد اعزام دارد. پسران فرمانفرما پس از اقامت کوتاهی در بغداد به دمشق و قاهره